

## دیالکتیک تنهایی

محمد امین مروتی

amin-mo.blogfa.com

«اکتاوپوپاز» کتابی در باب فرهنگ دارد به نام «هزار توی تنهایی» که در سال 1950 نوشته شده است. شاید مهم ترین مقاله این کتاب «دیالکتیک تنهایی» باشد که توسط «خشایار دیپیمی» ترجمه و به صورت یک کتاب جیبی 50 صفحه‌ای به قیمت 500 تومان در سال 1381 چاپ شده است. نوشته زیر برداشت‌های خودم پس از مطالعه این کتاب است: این مقاله کوچک به روانشناسی و جامعه‌شناسی فرهنگ می‌پردازد. «پاز» مسئله اصلی وجودی انسان را در دنیا، «تنهایی» و جدا افتادگی می‌داند و تمام زندگی بشر را بر اساس دیالکتیک یا ارتباط بین وضعیت تنهایی از سویی و تمنای وصال از سوی دیگر ترسیم می‌کند.

انسان به اشکال و با انواع ارتباطات می‌کوشد بر تنهایی خود غلبه کند. او در دو موقعیت، کاملاً تنهاست و در این دو موقعیت تمام بار هستی خود به تنهایی به دوش می‌کشد: تولد و مرگ. از تولد به عنوان یک لحظه فجیع و یک موقعیت دردناک سخن گفته‌اند و این می‌تواند به دو دلیل باشد. نخست فشار مکانیکی وارد شده به نوزاد از سوی انقباضات عضلانی رحم حین زایمان. که اگر غیر طبیعی باشد و بیشتر از معمول هم طول کشیده باشد، این فشار مضاعف خواهد شد. و دلیل دوم عبور از یک موقعیت مرزی از رحم امن و گرم و تاریک مادر به دنیایی ناشناخته و ترسناک است. اگر عامل اول دلالت بر نوعی فشار جسمی می‌کند؛ اما عمل دوم واسطه‌ی فشار روحی می‌شود که در ناخودآگاه نوزاد حک می‌شود. شاید به این دلایل باشد که تولد با گریه همراه است.

اما مرگ هم موقعیتی است که انسان در آن تنهای تنهاست و خود باید به تنهایی با واقعیتی روبرو شود که همه عمر در گریز از آن بوده است. هیچ کمکی از دست هیچ کس برای سبک کردن بار مرگ برنمی‌آید. به همین خاطر مرگ واقعی ترین و صریح ترین حقیقت زندگی است. این که صادق هدایت می‌گوید: «تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید»، از همین رهگذر است. مرگ که می‌آید تمام دروغ‌ها و دل‌خوشیها و فریب‌ها و ریاضات رنگ می‌بازند.

برگردیم به اصل مسئله وجودی انسان. گفتیم که درد تنهایی انسان در دو موقعیت تولد و مرگ، درد بی درمان و لاعلاجی است ولی برای فاصله‌ی بین تولد و مرگ می‌توان چاره‌اندیشی کرد. انواع ارتباطاتی که ما با عالم و ادم برقرار می‌کنیم، مکانیسم‌های غلبه بر تنهایی‌اند. اما «عشق» کامل ترین، حقیقی ترین و کارآمدترین آن هاست. حس وحدت و یگانگی و امنیت در عشق، حقیقی تر و کامل تر از سایر رابطه‌هاست. حس وحدت در سایر روابط موقتی، مقطعی، زود گذر و مشروط و محدود است. **عشق درمان قاطع و کامل تنهایی است.**

نوزادی که متولد می‌شود گویی از بهشت امن و امان یگانگی و وحدت بیرون رانده شده است و پس از تولد به جستجوی نیستان وحدت، همچون نی می‌نالیم و می‌کوشیم با مرکبی به نام عشق از

عالم کثرت به عالم وحدت برسیم . زندگی انسان عرصه دیالکتیک وصل و هجران است و سرنوشت اکثر آدم‌ها غلبه تنهایی بر وصل است .

اما این وصل به معنی امحاء و ادغام یکی در آن دیگری نیست . وصل با احترام عمیق به استقلال و یگانگی معشوق منافات ندارد . اما در جامعه ی انسانی ما به قول "سیمون دوبوار" زن بت است ، الهه است ، مادر است ، فرشته است ، اما هرگز خودش نیست؛ چون اجازه ندارد خودش باشد . عشق تنها زمانی می تواند حقیقی باشد و از دلالت‌های سادسی و مازوخیستی برکنار باشد ، که عاشق و معشوق اجازه داشته باشند خودشان باشند و پتانسیل‌های درونی خود را بالتامه ، بالفعل سازند .

پاز می گوید عشق طبیعی را نمی توان در چارچوب قواعد و قوانین دست و پاگیر به بند کشید. عشق نوعی خروج از هنجارها و معیارهای اجتماعی است :

« عشق رسوا و خلاف قاعده است ؛ جرمی است که دو ستاره با خارج شدن از مدار مقررشان و به هم پیوستن در میان فضا مرتکب می شوند . »

پاز با مفهوم شناخته شده و دستمالی شده عشق که همانا عشق رمانتیک باشد ، موافق نیست . در عشق رمانتیک نه مرد واقعی است و نه زن . جامعه عشق را به ازدواج تقلیل داده و آن را از سرشاری انرژی که حاصل یک انتخاب تمام عیار است ، تهی کرده است . پاز می گوید در جامعه ما ازدواج نوعی سرکوب محافظه کارانه شور و شر عاشقانه برای حفظ وضع موجود و باز تولید جمعیتی جامعه است . ازدواج عشق را به قرار دادی حقوقی تنزل داده است و از سوی دیگر به دلیل فقدان عشق ، کار همین جامعه به فحشاء می کشد . فحشاء کاریکاتور عشق و مضحکه آن است . اگر عشق یک انتخاب واقعی باشد نه فحشاء خواهیم داشت و نه زنا و نه خیانت . پاز معتقد است در جامعه آرمانی مبنای ازدواج باید عشق باشد و مبنای طلاق زوال عشق . جوامعی که با طبایع و غرایز بشری در می افتند دچار بحران‌هایی از قبیل زنا و فحشاء می شوند.

کودک با خیالات جادویی ، جهانی امن برای خود می سازد و خود را با جهان وفق می دهد . اما نوجوان با شک کردن در کارآیی جادو ، مجدداً دچار تنهایی می شود .

در دوره نوجوانی غلبه خودآگاهی ، زاینده تنهایی است و عشق دوران نوجوانی هم جوابی برای غلبه به این خودآگاهی مفرط است که در آن پرداختن افراطی به خود ، جای خود را به نفی خود طی یک ایثار عاشقانه می دهد .

بزرگ تر که می شوی سعی می کنی با غرقه شدن در کار و اشتغال ، از تنهایی خود بگریزی ولی چون دلمان با کار نیست ، احساس تنهایی در عمق ضمیر ناخودآگاهمان آزارمان می دهد . پاز می گوید : «انسان عصر جدید ، هرگز به آن چه که می کند ، به تمامی دل نمی سپارد . »

انسان بدوی فقط در جمع و با جماعت است که احساس وجود می‌کند و اگر به گونه‌ای از جامعه طرد شود ، «احساس گناه» به او دست می‌دهد و دست یاری به سوی منجی و بخشاینده‌ای دراز می‌کند . آئین‌های مذهبی و گرد آمدن در اماکن مقدس نوعی تأکید و تجدید عضویت است . انسان هر چه از جامعه بدوی فاصله می‌گیرد برای معالجه تنهایی اش ، به جای آئین‌های دست جمعی ، به دعا و گفتگوی خصوصی با خالق رو می‌آورد . بهشت تنها جایی است که انسان برای همیشه از تنهایی خلاص می‌شود و بهشت عارفان لقای اوست .

انسان معاصر ابتدا در یک بلند پروازی مدرنیستی کوشید اسطوره‌ها و مذاهب را با هم نابود کند اما روز به روز بیشتر خلأ آن‌ها را حس کرد و این بار کوشید با تفسیر عقلانی اسطوره‌ها ، این خلأ ها را پر کند .

اسطوره‌ها خواب‌های دست جمعی بشرند و جسم و روح بشر نیاز به خواب دارد و گرنه جهان غیر قابل تحمل می‌شد .